



۲۰۱۷/۱۰/۲۳

ع. حضرت

آویختن مدال جنگ و تجاوز بر گردن صلح طلب بودا

پدیده زندگی و مرگ شاید تعاریف به اندازه تعداد زندگان و مردگان داشته باشد که ساده ترین آن به عقیده بعضی ها زندگی یعنی امروز و مرگ یعنی فردا.

فرهنگ ها و عقاید گوناگون به مرگ و زندگی نگاه های مختلف دارند، بعضی ها زندگی را یک امر تصادفی و از نظر زمانی یک لحظه محدود و مشخص می شمارند و آنرا در قالب مادی تعریف و تفسیر می کند ولی بعضی ها زندگی را ابدی و آزاد از قید زمان و مکان می دانند و برای آن رسمیت دیروز و امروز و فردا بخشیده اند و مرگ را به مثابه یک ایستگاه وسطی می پندارند.

روند تولد (آغاز زندگی جسمانی) در تمام انسان ها یکسان است، یعنی بسته شدن نطفه و تشکیل جنین و بعد از سپری شدن وقت معین ۷-۹ ماهه تشریف آوری نوزاد و همچنین ابراز خوشحالی پدر و مادر و سائر عزیزان از تولد این نوزاد، اما صحنه مرگ برخلاف تولد، از شکل و محتوای دیگر برخوردار می باشد، اولین تمایز تولد و مرگ این است که تولد دارای فقط یک شکل و یک فورم است ولی مرگ دارای دو فورم می باشد، یعنی مردن و کشته شدن. گرچه نتیجه هر دو حالت یکی (ترک این دنیا) است ولی کیفیت و چگونگی احساسات و عواطف ناشی از مردن یا کشته شدن، تفاوت بسیار زیاد باهم دارد. مثلاً یک جوان بیست یا سی ساله اگر به اثر مریضی طویل المدت و صعب العلاج بمیرد، میزان و درجه ناراحتی غم دوستان این جوان کمتر از آن پنداشته می شود که مثلاً یک عضو دیگر این خانواده به اثر ضربه شمشیر یک ظالم یا یک دزد و یا در سنگر دفاع از وطن و ناموس و عقیده خود کشته شود ولو آن کس کشته شده هشتاد ساله هم باشد.

انسان فطرتاً با مشاهده یک صحنه ای که در آن یک قتل فجیع صورت بگیرد، ابراز انزجار و نفرت می کند ولو با شخص یا اشخاص مقتول هیچگونه پیوند وطنی و قومی و حتی نژادی نداشته باشد بخصوص اینکه آن قتل فجیع به شکل غیر معمول و خلاف کرامت بشری باشد، ازینرو انسان بعضاً از مشاهده قتل های فجیع بیشتر رنج می برد تا مشاهده مثلاً تلفات یک زلزله ویرانگر، البته اخلاق روحی بعضی انسان ها متأسفانه با توجه به افکار آلوده به فساد

به اهتمام ولی احمد نوری

نژادی و قومی و قبیله ای و حتی ایبولوژیک، آمده پذیرش مشاهده و ارتکاب جرائم ضد کرامت بشری می باشند. بهر حال ادامه بحث:

چند هزار سال قبل یک کسی به نام بودا که اسم اصلی اش را فراموش نموده ام، در همین منطقه ایکه امروز میانمار یا برما نامیده می شود، پا به عرصه ظهور نهاد، به عقیده بعضی ها، ایشان یکی از پیامبران راستین بود که مدرسه اش بیشتر بر تنظیم اخلاقیات و تزکیه نفس استوار بود، هر چه که بود، یک شخص پاک طینت و پاک سرشت بود، مثل سایر رهبران و بنیادگذاران مذاهب، وی نیز در طول تاریخ دارای پیروان مخصوص خود گردید که تا امروز نیز موجودیت دارد، البته با توجه به روایت و تفسیر پیروانش (نه شاید عقیده خود بودا) این مذهب یک مذهب اقلیمی پنداشته می شود زیرا با در نظر دست لباس مخصوص آنها، نمی تواند از اقلیم معتدل خود اراده ترویج در دیگر نقاط جهان داشته باشد، اقلیم کشور فنلاند یا شمال اروپا و روسیه اجازه این امر را به آنها نمی دهد.

با توجه به موجودیت مجسمه بودا در کشور ما، به نظر می رسد که نفوذ عقیدتی بودائی ها از گسترش فراخ جغرافیائی برخوردار بود که البته با گسترش دین اسلام به غرب و شرق و جنوب آسیا، از نفوذ بودائی ها نیز کاسته و به همان محدوده خویش اکتفا کرد. برگزین تجمع اینها در جنوب کشور چین قرار داشت به نام تبت که در دهه های پنجاه میلادی زیر سنگ های آسیاب انقلاب فرهنگی چین خرد گردید و تبت نیز رسماً به خاک چین ملحق و بساری از بودائی ها به کشور های جنوب شرق و هند گریختند که البته مرکز تبعیدی شان در کشور هند قرار گرفت. رهبر این فرقه تبعیدی آقای دائی لی لاما است یا چه بلا است، که من حیث یک مهره مزدور جهت فشار بر دولت چین، توسط دولت های غربی بکار گرفته شده (البته شده بود) و با عروسک بازی های خویش اعصاب دولت چین را بعضاً می کوبید که البته با توجه به گسترش نفوذ اقتصادی و تأثیر آن بر تمام دنیا، اُنک این رهبر بودائی ها روز بروز نازک تر شده و از حضور در انظار عمومی فاصله می گیرد.

یک تذکر:

هیچ دین و مذهب بزرگ دنیا در ذات خود خشن و زشت و تنفر انگیز نیست و هر دین و مذهب ادعای صلح بودن دارد که البته ادعای هیچ کدام قابل رد کردن نیست اما مسئله این است که امروز با توجه به اشتباهی غیر قابل کنترل ماشین و سرمایه و حرص و آز، به هیچ دین و مذهب و فرهنگ و معنویات احترام گذاشته نمی شود و حتی بخاطر پُر نمودن جیب های سرمایه داری، همه ادیان و فرهنگ ها بشمول دین اسلام من حیث استفاده ابزارای جهت کسب سرمایه و تسلط بر منابع ثروت زیرزمینی کشورها که کاشتن تخم نفاق و تنفر بین ادیان مختلف یکی از طرق دستیابی به این امر شرّ گونه می باشد، اگر غیر از این است پس هر لبرال و شیفته منطق لبرالیزم به این سؤال پاسخ بدهد که اگر ادیان بزرگ بخصوص دین بزرگ و عزیز اسلام (که بدون تردید، دین آینده بشریت خواهد بود، زیرا هم با فطرت انسانی و هم با شرائط روز و هم حتی با علم روز سازگاری کامل دارد) منشأ بدبختی و فلاکت امروزی تلقی می گردد پس چرا قبل از ماشینری و قبل از کشف چاهای نفت و گاز و معادن گرانبهای دیگر، این خشونت و این نفرت حاکم نبود؟

اصل سخن:

دو قرن پیش هزاران انسان از سرزمین بنگله دیش امروزی و مالیزیا رهسپار منطقه اخین که در شرق برما و در کرانه های خلیج بنگال قرار دارد، شدند، بدون اینکه به وجود منابع غنی زیرزمین آنجا پی ببرند، سکنای گزید و با

بودایی های آنجا که از صدها و هزاران سال بدینسو مقیم آنجا بودند ، زندگی مسالمت آمیز داشتند. زمانیکه ماشین های سرمایه موفق به دریافت بوی نفت و گاز در منطقه زندگی آنها شد، ماشین توطئه و تسلط نیز فعال گردید. به حاکمیت نظامی برما غیر مستقیم دستور صادر شد که شروع کند به ازار و اذیت ساکنین مهاجر و مسلمان آنجا. برگ بازی تغییر نمود، قرار بر این شد که رژیم نظامی برما قدرت سیاسی را بعد از یک سلسله تشنج های تقلبی و مصنوعی به تحصیل کرده پوهنتون آکسفورد و دارای شوهر انگلیسی و احتمالاً دارای تابعیت انگلیسی یعنی آنگ سان سوشی بسپارد. در خلال مبارزات مدنی! طرفداران خانم سوچی مسلمانان یاد شده از جنبش دموکراسی وی حمایت نمود ولی تلک برای صید و راندن و گم نمودن آنها از سالها پیش در زمین توطئه ها تعبیه شده بود که کوچکترین آن تهییج احساسات بودایی ها ذریعه نابودی مجسمه بودا در بامیان که توسط نواسه های انگلیس انجام گرفت، مهیا شده بود.

یک صحبت دیگر:

اگر قرار باشد که چند نفر توریست و جهان گرد و چکر زن از دیگر سیاره ها مثلاً سیاره مریخ به گره ما برای سفر چند روزه تشریف بیاورند و از جاها و چیز های جالب و متنوع ما انسان ها یک عکس یا فلم یا روایت و تفسیر و گذارش تهیه و با خود جهت یادگاری ببرند، مطمئناً نه قصه ها و داستان های غم انگیز جنگ و خونریزی و تولید و انباشت و استفاده سلاح مخرب و تفاوت کیفی انسان های روی زمین و مُردن یکی از گرسنگی و مُردن دیگری از پُرخوری و همچنان مناظر زیبای پیشرفت و پُرسرفت بشر (در همه زمینه ها) شاید برای شان جالب و حیرت آور باشد ولی یگانه چیز که باعث سرگرمی و خنده مسیر زمین - مریخ که احتمالاً بیست و سه روزه! آنها خواهد شد و در اولین لحظه ورود به موطن خویش در مریخ با هم نوعان خود در مورد آن چیز جالب و دیدنی صحبت خواهند نمود همانا مضحکه به نام " اعطای جایزه صلح"!!!!!!

آنها بین خود ضمن خنده قهقهها با طعنه خواهند گفت که بلی هر سال اعطای جایزه صلح، ولی جنگ و خشونت و نفرت بیشتر از سال گذشته!

اینها یعنی باشندگان زمین عجب آدم های گنسی هستند، در زیر سایه شعار صلح حال شان این طور است اگر شعار صلح نمی بود حال شان چگونه بود؟

در وطن برنده جایزه صلح! حقوق انسان های بیگانه!! نادیده گرفته می شود ولی طرفداران و شیفتگان صلح خاموشی اختیار نموده، بهر حال، هیچ التزام وجود ندارد که اینگونه موارد نقض حقوق بشر با انگیزه های مذهبی - قومی مورد توجه و تفسیر قرار بگیرد بلکه فقط منحصیث یک انسان آزاده باید جرئت تقبیح اینگونه اعمال ضد بشری که لکه ننگ است بر دامن انسانیت، بخود داد و این جرئت تقبیح زمان صیقل و صاف خواهد بود که فقط و فقط با احساس کاملاً انسانی توأم باشد، ظلم و تعدی و جنایت محکوم است له و علیه هر کس که باشد و ضمناً ابراز جرئت این حقیقت را نیز دریغ نه نمود که سرمایه و انرژی و تصاحب آن هیچ سرحد و مرز مذهبی - قومی - نژادی و حتی جغرافیائی را به رسمیت نه می شناسد و حاضر است جهت کسب انرژی پا بر هر چیز ارزشمند و غیر ارزشمند بگذارد.

در آخر عرائض می خواهم بگویم:

هم نیروی آزادی بخش! روہینگیا و هم نیروی کوبنده دولتی میانمار بشمول بودایی های افراطی از یک منبع تغذیه می شوند، جالب است، بعضی از این تمویل کنندگان مالی - فکری این فاجعه در حال شعار دادن کذائی و ابراز

احساسات کدائی و ریختن اشک کدائی در کنفرانس منعقدۀ شهر آستانۀ کشور قزاقستان می باشند در حالیکه همین ها خودشان در غارت احتمالی و یا حتمی ثروت های نهفته در منطقه، از همین امروز خویشرا سهم می دانند. نتیجه بحث:

امروز هیچگونه جنگ مذهبی که حقیقتاً ریشه در روحيات و قلوب مردم دنيا وجود داشته باشد، وجود ندارد بلکه تمام خونريزي هائی که زیر نام جنگ های مذهبی و قومی جريان دارد ریشه اش فقط و فقط انگيزه اقتصادی است و بس.

